

بررسی دیدگاه‌ها در خصوص

فقهی یا کلامی بودن بحث از حکومت دینی

این مقاله در صدد آن است تا پاسخی برای این پرسش مهم که آیا بحث از حکومت دینی مربوط به علم کلام است یا علوم دیگر، بیابد. برای نیل به این مقصود پس از تعریف حکومت دینی، دیدگاه‌های مختلف در مسأله مطرح شده و سپس دیدگاه برگزیده مورد بررسی قرار می‌گیرد.

با استفاده از اقوال دانشمندان اسلامی و بررسی سیر اجمالی تطور علم کلام این نتیجه حاصل می‌شود که معیار کلامی بودن يك مسأله این است که به ذات یا فعل خداوند برگردد که در درجه اول شامل توحید، نبوت و معاد و در مرحله بعد شامل تمام اموری می‌شود که به توحید، نبوت و معاد بازگشت می‌کند و چون منصب حاکم اسلامی به عنوان حافظ و مجری شریعت اسلام، در زمان غیبت از افعال الهی محسوب می‌شود (نصب حاکم به معنای اذن شرعی نه مقبولیت) از این رو این نظریه صحیح به نظر می‌رسد که به علم کلام مربوط می‌شود، هر چند از جنبه دیگری می‌تواند فقهی محسوب گردد.

مقدمه

از جانب خدا تعیین می‌شوند. به عبارت دیگر حکومتی که در آن حاکم دینی حافظ و مجری قوانین الهی است لذا دارای مسئولیت‌ها و شتونی همچون مرجعیت دینی

منظور از حکومت دینی، حکومتی است که قانون آن از طرف خداوند است و حاکمان آن که مجریان قوانین الهی هستند

درست و کامل اجرا نماید.

مقصود از کلامی بودن یعنی برگرفته از علم کلام به این معنا که چارچوب نظری آن در علم کلام اثبات می‌شود. علم کلام علمی است که به تبیین و تثبیت و دفاع از عقاید دینی می‌پردازد و موضوع آن تمام مسائلی است که مربوط به ذات و افعال خداوند می‌شود و روش آن نیز استدلال برهانی و نقلی است. بنابراین سؤال‌های اساسی در این مقاله این است که لزوم نصب امام و حاکم دینی به عنوان حافظ و مجری شریعت در چه علمی باید مطرح گردد؟

آیا جایگاه بحث از حکومت دینی در علم کلام است؟ یا باید در علوم دیگری مورد بحث قرار گیرد؟ و اگر از مسائل کلامی است آیا تمام ابعاد آن مربوط به علم کلام است یا بخشی از آن می‌تواند در علوم دیگر مانند فقه بحث شود و از مسائل محسوب گردد و یا اساساً نه کلامی است و نه فقهی؟

و زعامت سیاسی است که این دو از مراتب امامت است زیرا امامت دارای شأن است:

۱. شأن مرجعیت دینی (تفسیر و تبیین دین)
۲. شأن زعامت سیاسی (حکومت)
۳. شأن ولایت معنوی (ولایت باطنی)^(۱)

امامت به معنای خاص یعنی کسی که هر سه شأن و مسئولیت را دارا باشد اختصاص به معصوم دارد اما امامت به معنای عام یعنی کسی که مرجعیت دینی و زعامت سیاسی را دارا باشد شامل غیر معصوم نیز می‌شود که ولی فقیه یکی از مصادیق آن است.

البته لازمه دارا بودن زعامت سیاسی، داشتن مرجعیت دینی به معنای فقاهت و کارشناسی دین است (نه الزاماً داشتن رساله توضیح المسائل و اعلمیت در فقه و اصول)، زیرا حافظ و مجری شریعت که همان حاکم دینی است باید عالم و آگاه به شریعت باشد تا بتواند احکام شریعت را

۱. برای توضیح بیشتر، به کتاب امامت و رهبری، تألیف شهید مطهری، و نیز به تفسیر المیزان، ذیل آیه ۷۳ سورة انبیاء مراجعه شود.

در این مقاله به پاسخ این پرسش‌ها خواهیم پرداخت.

بررسی دیدگاه‌ها در مسئله

سه دیدگاه در مورد مسئله کلامی بودن یا نبودن حکومت دینی وجود دارد که به بررسی آنها پرداخته و پس از آن دیدگاه مورد نظر خود را شرح خواهیم داد.

دیدگاه اول: بحث از حکومت دینی فقهی است

این دیدگاه می‌گوید: بحث از امامت و مسائل تبعی آن مانند خود حکومت دینی اصلاً ماهیت کلامی نداشته و مربوط به فقه سیاسی است. یکی از علمای معاصر در این زمینه می‌گوید:

«بحث از امامت و مسائل تبعی آن مثل نظام سیاسی اصلاً ماهیت کلامی ندارد بلکه ماهیت فقهی دارد و مربوط به فقه سیاسی است لذا مرحوم علامه بحث امامت را در باب جهاد آورده است. اختلاف شیعه و سنی در مسأله امامت

باعث شده که امامت در ضمن مباحث کلام بحث شود و به دلیل اهمیت زیربنای آن در قسمت اعتقادات جای گیرد»^(۲).

این دیدگاه شبه دیدگاه اهل سنت است که می‌گویند تفصیل جزئیات مسائلی از جمله حکومت سیاست شرعی (امامت) برعهده اجتهاد اسلامی و فروع فقهی است نه در چهارچوب عقاید، چون مسائل اعتقادی به ایمان و کفر مربوط می‌شوند.

محقق لاهیجی در این مسأله می‌نویسد:

«در این که این مسئله (امامت) از اصول دین است یا از فروع دین، جمهور اهل سنت بر آنند که از فروع دین است بنابراین آن که بقای دین را موقوف نداند بر وجود امام بلکه نظام مسلمین را منوط به او دانند پس اگر مسلمین به نحو دیگری منتظم شود محتاج نباشد به امام»^(۳).

اقوال علمای اهل سنت

برای تبیین بیشتر دیدگاه اول به سخنان برخی از دانشمندان اهل سنت اشاره

۲. زنجانی، عمید، نظام سیاسی اسلام، گفتگو، مجله حکومت اسلامی، شماره دوم، سال دوم، ص ۳۷.

۳. فیاض لاهیجی، عبدالرزاق، گوهر مراد، ص ۴۶۷.

می‌شود. ذکر کردیم تا از پیشینیان خود تبعیت کرده

باشیم».^(۶)

جرجانی نیز در شرح عبارت ایجی می‌نویسد: «امامت بر خلاف دیدگاه شیعه از اصول دین و عقاید نیست بلکه از فروع متعلق به افعال مکلفین است زیرا در نزد ما نصب امام طبق ادله نقلی بر امت واجب است».^(۷)

خلاصه این دیدگاه این است که امامت رکنی از ارکان دین نیست بلکه جزء مصالح عامه است که به رأی و نظر مردم و انهاده شده است. اما در این که وجوب تعیین امام بر مردم چگونه ثابت می‌شود نظریه اشاعره با معتزله متفاوت است:

(۱) از نظر اشاعره: وجوب تعیین امام بر مردم با دلایل سمعی (نقلی) اثبات می‌شود.

(۲) از نظر معتزله: وجوب تعیین امام بر مردم از راه وجوب مقدمه واجب یعنی با دلیل عقلی قابل اثبات است.

امام محمد غزالی می‌گوید: «امامت از امور مهمی نیست که از نوع معقولات (عقاید) باشد بلکه در زمره فروع فقهی محسوب می‌شود».^(۴)

تفتازانی از دیگر علمای اهل سنت بعد از این که می‌گوید مباحث امامت مربوط به فروع دین اسلام و احکام علمیه است در ادامه اضافه می‌کند: «اگر در مباحث کلامی و در باب امامت درباره آن بحث شده به خاطر آن است که در باب امامت اعتقادات فاسده و اختلافات بارده مخصوصاً از طرف روافض و خوارج در بین مردم شایع شده لذا متکلمین باب امامت را نیز به ابواب علم کلام ملحق نموده‌اند».^(۵)

عضدالدین ایجی در کتاب المواقف فی علم الکلام می‌نویسد: «امامت و مباحث مربوط به آن در نزد ما از فروع دین محسوب می‌شود و ما آن را در علم کلام

۴. غزالی، ابوحامد، الإقتصاد فی الاعتقاد، ص ۲۵۳.

۵. تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۲.

۶. ایجی، عضدالدین، المواقف فی علم الکلام، ص ۳۹۵.

۷. جرجانی، سید شریف الدین علی، شرح المواقف، ص ۵۷۸.

دیدگاه دوم: بحث از حکومت دینی کلامی است نه فقهی

این دیدگاه می‌گوید چون فقه به احکام فرعیه شرعیه می‌پردازد و پدیده حکومت اساساً از مقوله احکام نیست بلکه از مقوله کلام یعنی اندیشه و فلسفه سیاسی است بنابراین فقه درباره آن اصلاً نظری ندارد.

یکی از طرفداران این دیدگاه چنین می‌گوید:

«فقهای ما بحث حکومت و دولت را آن هم با همان تلقی‌ای که در گذشته از حاکم وجود داشت در فقه و در مبحث ولایات و وکالات مورد بحث قرار دادند و عمدتاً به حدود و وظایف و تکالیف حکومت و حداکثر «فقه حکومتی» یعنی احکامی که مرتبط با حکومت و دولت‌اند پرداخته‌اند و حال آن که فقه به احکام فرعیه شرعیه می‌پردازد و نمی‌تواند به پدیده حکومت نگاه کند چرا که حکومت از مقوله احکام نیست بلکه از مقوله یعنی اندیشه یا فلسفه سیاسی است».^(۹)

دیدگاه دوم در دو سطح قابل تحلیل

در هر صورت مسئله امامت طبق هر دو نظریه از حوزه مسائل کلامی خارج است و در زمره مباحث فقهی قرار می‌گیرد و از فروع دین محسوب می‌شود نه از اصول دین.

ابن ابی الحدید درباره همین دو نظریه می‌گوید:

«در این که چرا امامت واجب است دو دیدگاه در میان عامه وجود دارد، یک دیدگاه می‌گوید: وجوب آن از طریق شرع است نه عقل (بصریون). دیدگاه دیگر می‌گوید: طریق اثبات وجوب امامت عقل است (بغدادیون) چون در سایه حکومت است که مصالح دنیوی و دفع ضرر دنیوی مردم تأمین می‌گردد بنابراین بر مکلفین واجب است تا حاکمی را برگزینند». وی در ادامه، دیدگاه امامیه را نیز مطرح می‌کند و فرق آن را با دیدگاه عامه چنین عنوان می‌کند که امامیه می‌گویند حکومت، لطفی از ناحیه خدا بر مکلفین است بنابراین بر خداوند واجب است که امام را نصب نماید.^(۸)

۸. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۰۸.

۹. یوسفی اشکوری، حسن، نظریه‌آیه الله نائینی در باب حکومت اسلامی، دین و حکومت، ص ۶۱.

است:

سطح اول تحلیل: این است که «پدیده حکومت، اول باید در قلمرو بشری و به عنوان یک پدیده اجتماعی که لاجرم از منظر برون دینی است مورد تحلیل و نقد و بررسی قرار گیرد. آن گاه نسبت آن، با حقیقت دینی و ارزش‌ها و آرمان‌های قطعی دین سنجیده شود و به میزانی که خود دین مدعی ایفای نقش است برای آن نقش قائل شد یعنی تحلیل قدرت و حکومت، بحث بیرون دینی است ولی نشان دادن نوع ارتباط دین و حکومت و تعیین قدرت و حکومت، بحث بیرونی دینی است ولی نشان دادن نوع ارتباط دین و حکومت و تعیین قدرت و حکومت بحث بیرون دینی است ولی نشان دادن نوع ارتباط دین و حکومت و تعیین جایگاه و نقش دین در حکومت امر درونی دینی است. برآیند این دو نگرش تکلیف دین و حکومت را روشن می‌کند و در نهایت ممکن است نوعی تحلیل درون دینی و بیرون دینی به حکومت برسد و ممکن است به دلیل دیگر به

حکومت غیر دینی برسد و اساساً نقش سیاسی و حتی اخلاقی برای دین در حکومت قائل نباشد چیزی که سبب این اختلاف شده است این است که در دین و شریعت (کتاب و سنت) تأسیس حکومت دینی به معنایی که امروز مراد می‌کنیم در مقولات اعتقادی دین مطرح نشده و مسلمانان به انجام آن مکلف نشده‌اند آن گونه که فی‌المثل به انجام فریضی چون نماز، روزه، حج و ... شده‌اند.

بنابراین با توجه به این واقعیت (که حکومت ابتدا در خارج از دین به عنوان یک پدیده بشری مورد ارزیابی واقع می‌شود و نسبت آن با دین مشخص می‌شود) باید گفت با پذیرفتن مبادی کلامی و فقهی سنتی هزار ساله نمی‌توان به چالش مسائل تازه رفت چون در گذشته نه کلام سیاسی روشن و مدرن داشتیم و نه فقه حکومتی استوار.^(۱۰)

بر اساس این سطح از تحلیل اگر بخواهیم درباره حکومت دینی بحث کنیم باید به منشأ حکومت و یا ماهیت حکومت

پیامبر و علی علیهما السلام و مسئله شورا پردازیم که پاسخ این سوالات به کلام مربوط می‌شود، اما آیا با علم کلام اسلامی می‌توان حکومت دینی را به معنای دخالت دین در سیاست و حاکمیت دین اثبات نمود؟ این دیدگاه می‌گوید: خیر، چون مبادی کلامی و کلام سیاسی ما مدرن نیست و با مبادی کلامی هزار ساله نمی‌توان به چالش مسأله تازه مانند حکومت دینی و ولایت فقیه رفت.

سطح دوم تحلیل: این تحلیل بر خلاف تحلیل قبلی که به انکار حکومت دینی در کلام و فقه اسلامی منجر می‌شد، می‌گوید: بحث از حکومت دینی کلامی است و باید در کلام به اثبات برسد نه در فقه، یعنی هم اصل حکومت دینی و هم مصادیق آن در کلام قابل اثبات است. به این صورت که «امکان دارد که نه تنها اصل رهبری و حکومت، امری عقلی و عقلایی^(۱۱) بلکه کلامی و اعتقادی باشد

حتی بتوان گفت مصادیق آن و یا اظهر مصادیق آن نیز چنین باشد زیرا همان گونه که ولایت رسول و ولایت امام و ولایت فقیه را مصادیق متساوی ولایت تشریحی (زمانداری و حاکمیت) یاد کردیم فقیه را نیز فرد افضل و برتر جامعه اسلامی بدانیم و با این وصف کلامی بودن ولایت فقیه بیش از پیش روشن و آشکار گردیده زیرا تمام سیاستمداران، جامعه‌شناسان، فلاسفه و اندیشمندان تصریح کرده‌اند که حاکم جامعه باید فرد و افراد افضل و اکمل و برتر جامعه باشند بلکه حکم عقل قطعی نیز بر این است و تعبیر ولایت فقیه عنوان بیش‌تر این ضرورت عقلی و عقلایی است»^(۱۲).

طرفداران این سطح از تحلیل برای تأیید دیدگاه خود به مؤیدات زیر اشاره می‌نمایند:

(۱) در صورت کلامی بودن بحث

۱۱. تفاوت حکم عقلا بر آن است که در حکم عقل، باید تمام مبادی تصویری و تصدیقی مسئله، مورد توجه قرار گیرد و بنای عقلا آن است که اندیشمندان عموماً چیزی را پذیرفته باشند (بما هم عقلاء) هر چند مبانی و مبادی آن روشن و محرز نباشد.

۱۲. شفیع، سیدعلی، ولایت فقیه و جایگاه آن در علم کلام، مجله حکومت اسلامی، سال دوم، شماره چهارم.

تفاوت بین دو سطح تحلیل از دیدگاه دوم

هر چند هر دو تحلیل در کلامی بودن بحث از حکومت دینی مشترکند اما اختلاف اساسی این دو تحلیل در نتیجه‌گیری است:

طبق تحلیل اول، کلام اسلامی، توان اثبات حکومت دینی به معنای وجوب علی الله^(۱۳) را ندارد چون در منابع کلامی ما به حکومت معصوم یا غیر معصوم در زمان غیبت تصریح نشده است.

اما طبق تحلیل دوم کلام اسلامی توان اثبات حکومت دینی را به معنای مذکور داراست و با مبادی کلامی و کلام سیاسی هزار ساله می‌توان حکومت دینی را اثبات نمود زیرا همان ادله اثبات نبوت و امامت در مورد نیاز به حکومت دینی در زمان غیبت هم قابل انطباق است.

به علاوه با همین مبادی کلامی می‌توان شئون حکومت دینی را که در فقه به عنوان افعال مکلفین بحث می‌شود در علم کلام

حکومت دینی اثبات آن آسان‌تر است چون همان ادله نبوت که بر امامت صادق است همان ادله امامت و نبوت بر ولایت فقیه هم صدق می‌کند که مربوط به علم کلام است.

۲) در صورت کلامی بودن، حکومت دینی به صورت مطلقه اثبات خواهد شد زیرا با تسری و تعمیم ولایت تشریحی پیامبر به امام معصوم و فقهاء تمام اختیارات پیامبر^(ص) به آنان منتقل می‌گردد مگر آن اختیاراتی که با دلیل قطعی از صلاحیت آنان خارج شود.

۳) در صورت کلامی بودن، شبهه‌ها که احیاناً بر قلم‌ها رانده می‌شود پاسخ روشن و مدلل خواهد داشت.

۴) اگر بحث از حکومت دینی کلامی باشد باید به آن معتقد شد چون جزء اعتقادات است و لازمه اعتقاد این است که حکومت دینی مورد تصور و تصدیق قرار گیرد نه این که مقلدین در اصل و ابعاد آن تقلید نمایند.

۱۳. برای آگاهی از بحث وجوب علی الله ر. ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۷ و کتاب مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۴، ص ۳۹۸.

اثبات نمود و نوبت به علم فقه نرسد.

علم کلام علمی است که درباره فعل مکلف بحث می‌نماید. بنابراین اگر در مسئله‌ای پیرامون فعل الهی بحث شود کلامی است و اگر درباره فعل مکلف نظر داده شود فقهی است.

دیدگاه سوم: بحث از حکومت دینی، می‌تواند هم کلامی باشد و هم فقهی
طبق این دیدگاه، وجوب پیروی از ولایت ائمه و حاکمان مشروع برای ما وجوبی فقهی دارد چون با استناد به سنت و روایات (نقل) به آن رسیده‌ایم اما نقش حکومت حاکم در جامعه اسلامی چه در عصر معصوم و چه در عصر غیر معصوم وجوب کلامی دارد چون بر مبنای اعتقاد به وجود مبدأ و معاد است. تبیین بیشتر این دیدگاه را با کلام یکی از طرفداران آن پی می‌گیریم:

حال اگر در بحث امامت و حاکمیت از اثبات امام و تعیین امام از ناحیه خدا بحث کنیم چون مربوط به فعل خداوند است می‌شود يك بحث کلامی. اما اگر اثبات کنیم که بر امام واجب است عهده‌دار مقام امامت باشد و حکومت را قبول کند بحث فقهی می‌شود. چون مربوط به فعل مکلف است. بنابراین بحث از حاکمیت دینی می‌تواند از دو جهت مورد بحث واقع شود: از يك جهت به مسائل فقهی و از جهت دیگر به مسائل کلامی مربوط است و مسئله وجوب پذیرش مسئولیت و سمت امامت بر امام و همچنین وجوب پذیرش امامت بر مردم يك مسئله فقهی می‌باشد. (۱۴)

«ملاك این که يك مسئله کلامی است یا فقهی این نیست که آن مسئله در کدام کتاب مطرح شده است ... چون برخی از مسائل کلامی است که استطراداً در کتب فقهی و نیز بعضی از مسائل فقهی است که در کتب کلامی طرح شده است بلکه ملاك چیز دیگری است که همان تمایز میان موضوع دو علم است.

یکی از محققین نیز در این باره می‌گوید:

۲. موضوع علم دو قسم است:

الف: گاهی امر واحد است

ب: گاهی موضوع علم امور متعدد است. (۱۶)

البته اگر موضوع علمی امور متعدد شد باید بین آن امور متعدد تناسب وجود داشته باشد. (۱۷)

۳. اگر موضوع علم امور متعدد باشد برای ایجاد تناسب میان امور متعدده به جامع نیاز است تا جامع باعث وحدت امور متعدد گردد اما این وحدت به دو صورت امکان پذیر است:

الف) وحدت اعتباری (خارجی)

ب) وحدت حقیقی و ذاتی (داخلی)

وحدت اعتباری یعنی موضوعات متعدد با اعتبار غایت و هدف آن علم با هم متحدند مانند موضوع علم طب که شامل بدن و اجزاء آن و احوال آن و ادویه و اغذیه می‌گردند که ذات بدن و ادویه مشترك

«ممکن است که ولایت فقیه اصلاً از

مسائل فقهی نباشد بلکه از مسائل علم کلام باشد - اگر تولیت راجع به عقیده باشد - و الا مسئله فقهی است زیرا تولیت فعل شخص فقیه می‌باشد». (۱۵)

۳. نظریه مختار

از میان سه دیدگاه مذکور دیدگاه سوم صحیح‌تر به نظر می‌رسد و در پاسخ به سؤال این مقاله قابل طرح و دفاع است. برای تبیین این ادعا و اثبات آن لازم است ابتدا چند امر به عنوان اصل موضوع پذیرفته شود تا با کمک آنها معیار کلامی بودن يك مسئله روشن گردد:

۱. موضوع هر علم چیزی است که موضوعات مسائل مختلف آن علم به آن برمی‌گردد اعم از این که به خود موضوع برگردد یا به جزء موضوع و یا به عرض ذاتی آن (لوازم ذات).

۱۵. رحیمیان، سعید، ولایت شرعیة مطلقه فقیه از دیدگاه آیت الله نجابت شیرازی، مجله حکومت اسلامی، شماره دوم، سال دوم، ص ۲۳۰.

۱۶. حلی، جمال الدین حسن بن یوسف، نهاية المرام فی علم الکلام، ج ۱، ص ۱۰۸.

۱۷. برای آگاهی بیشتر ر.ک: کتاب النجاة ابن سینا، ص ۷۲ و آشنایی با علوم اسلامی (کلام و عرفان) شهید مطهری.

نیست بلکه در هدف طب که سلامتی است
 مشترکند لذا جامع آن خارجی و اعتباری
 است. وحسدت حقیقی و ذاتی یعنی
 موضوعات متعدد در ذات خود با هم
 مشترکند مانند موضوع هندسه که خط و
 سطح و جسم که ذات آنها در کم متصل
 قارالذات بودن مشترك است. بنابراین اگر
 جامع، ذات باشد جامع داخلی نام دارد و
 اگر خارج از ذات موضوع یعنی هدف و
 غرض باشد جامع خارجی نامیده می شود
 که جامع داخلی بر خارجی مقدم است
 یعنی با وجود جامع داخلی نوبت به جامع
 خارجی نمی رسد.

حال با توجه به مطالب مذکور، پیرامون
 موضوع مطلق علم، به سراغ علم کلام
 می رویم تا ببینیم موضوع علم کلام
 چیست؟ و معیار کلامی بودن یا نبودن
 مسئله ای کدام است؟ پاسخ به این
 پرسش ها را با ذکر اقوال چند تن از متکلمین
 پی می گیریم:

علامه حلی در کتاب نهایة المرام
 می نویسد: «موضوع علم کلام وجود مطلق
 (اعم از قدیم و حادث) است». (۱۸)

ابن خلدون می گوید: «علم کلام
 متکفل احتجاج بر عقاید دینی و ایمانی و
 ردّ بدعت گذاران و منحرفان در اعتقادات
 با ادله عقلی می باشد». (۱۹) در این
 تعریف، موضوع علم کلام، عقاید دینی
 قرار داده شده است.

قاضی عضدالدین ایجی در کتاب
 المواقف می نویسد: «علم کلام علمی
 است که انسان به واسطه آن بر اثبات عقاید
 دینی با اقامه استدلال قدرت پیدا
 می کند». (۲۰)

در این تعریف نیز موضوع علم کلام،
 عقاید دینی قرار گرفته است.

تفتازانی نیز موضوع علم کلام را عقاید
 دینی دانسته و می گوید: «موضوع علم کلام
 علم به عقاید دینی از راه ادله یقینی
 است». (۲۱)

۱۸. علامه حلی، همان، ص ۲۲.

۱۹. مقدمه، ص ۴۵۸.

۲۰. المواقف، ص ۷.

۲۱. شرح المقاصد، ص ۱۶۵.

را امور متعدد گرفته‌اند اما با تأمل در سیر تطور و تکامل مسایل علم کلام روشن می‌شود که موضوع علم کلام امور متعدد است البته با رعایت تناسب ذاتی بین موضوعات مسائل آن که این تناسب با وجود جامع داخلی و ذاتی امکان پذیر است.

با توجه به این که آغاز پیدایش علم کلام به صدر اسلام برمی‌گردد (زیرا منشأ شکل‌گیری آن قرآن و سنت پیامبر اسلام است.) تا اواخر نیمه اول صدر اسلام مباحث کلامی به صورت آموزش، مناظره، پرسش و پاسخ بود که معمولاً به صورت شفاهی و بدون کتابت مطرح می‌شد.

اما از آنجایی که پیدایش علم کلام برای پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و شبهات می‌باشد به مقتضای ماهیت و رسالت خود در طول تاریخ مسائل جدیدی را در دامان خود پرورش داده است و به دنبال آن فرقه‌های متعدد کلامی نیز بوجود آمده‌اند.

البته این پویایی به معنای تحول ماهوی

قاضی الأرموی موضوع علم کلام را ذات و صفات خداوند گرفته و می‌گوید: «موضوع علم کلام ذات خداوند است زیرا در علم کلام پیرامون صفات ثبوتیه و سلبيه و افعال الهی بحث می‌شود اعم از این که افعال الهی مربوط به امور دنیوی باشد یا اخروی».^(۲۲)

استاد شهید مطهری می‌گوید: «علم کلام علمی است که درباره اصول دین اسلام بحث می‌کند به این نحو که چه چیز از اصول دین است. چگونه و با چه دلیل اثبات می‌شود و جواب شکوک و شبهاتی که در مورد آن وارد می‌شود چیست؟».^(۲۳)

ایشان اصل توحید، نبوت و معاد را از اصولی می‌دانند که ایمان به آنها جزء اهداف اسلام است و لازم است هر فرد به آنها ایمان داشته باشد.

از مجموع اقوال مختلفی که پیرامون موضوع علم کلام مطرح شد استفاده می‌گردد که برخی از متکلمین موضوع علم کلام را امر واحد دانسته و بعضی دیگر آن

۲۲. همان، ص ۱۸۰.

۲۳. آشنایی با علوم اسلامی، ص ۱۴۸.

تحولات اجتماعی و سیاسی در داخل جهان اسلام باعث شد مسائلی چون مسئله حکمیت، حکم مرتکب کبیره، مفهوم ایمان، مسئله قضاء و قدر، مسئله تشبیه و تنزیه، مسئله نسخ در شریعت، عصمت انبیاء و غیره در علم کلام ایجاد شود و به تبع آن فرقه‌های مختلف کلامی نیز شکل گیرند. (۲۲)

از طرف دیگر بسط و گسترش فلسفه باعث شد تا مباحث مربوط به امور عامه فلسفه و غیره در متون کلامی راه یابند و چون نظریات متکلمان نسبت به آرای فلاسفه جنبه عکس‌العملی داشته است (اعم از موافق و مخالف) می‌توان گفت که فلسفه در کلام تأثیرگذار بوده است.

همچنین تکامل علوم غیر دینی باعث شد که مسائل جدید کلامی وارد علم کلام گردد مسائلی مانند فلسفه زیان و ملاک معنادار بودن گزاره‌ها، اصل تکامل و نسبییت اخلاق، داروینیسیم و آفرینش انسان و غیره. بنابراین با گسترش مسائل جدید موضوعات مسائل علم کلام هم

علم کلام نیست تا موضوع و غایت آن عوض شده باشد بلکه تمام این تحولات و تکامل با حفظ ثبات مبانی دینی (کتاب و سنت) و اصول عقلی و فلسفی بوده است که ابراز مهم متکلم در روش استدلال کلامی است. یعنی متکلم با حفظ مبانی خود برای حل شبهات و نیز برای انتقال پیام خود به دیگران در هر زمانی با زبان مخاطبان همان زمان سخن می‌گوید و از روش‌های مختلف استدلال استفاده می‌کند.

بنابراین تحول علم کلام به معنای دست برداشتن از مبانی کلامی و دینی و جایگزین نمودن اصطلاحات جدید علمی به جای آن نیست. بلکه مبانی کلامی ثابت است و مسائل آن متغیر و متکامل می‌شود.

علت تطور و تکامل مسائل علم کلام چیست؟

«علت تطور و تکامل مسائل کلامی را می‌توان در عوامل زیر دانست:

است بنابراین مباحث مربوط به نبوت و معاد و نیز لوازم آنها مانند مباحث عدل و امامت و حاکمیت همگی به صفت فعل خدا برمی‌گردد.

و از همین جا شاید بتوان بین این دیدگاه و دیدگاه دیگر که موضوع علم کلام را امر واحد می‌داند جمع نمود به این صورت که بگوییم آنان که موضوع را امر واحد گرفته‌اند یا منظورشان از موضوع، موضوع کلام قدیم (قبل از تطور و تکامل) است و یا به جامع ذاتی بین موضوعات مسائل متعدد علم کلام توجه داشته‌اند که لازمه آن متعدد دانستن موضوع علم کلام است نه یکی دانستن آن. در غیر این صورت دیدگاه آنان قابل دفاع نخواهد بود.

اما آنان که موضوع علم کلام را امور متعدد قرار داده‌اند، به علم کلام با توجه به تطور و تکامل آن نظر دارند. با توجه به این که موضوع علم کلام ذات و صفات الهی به

گسترش یافته و متعدد شد و از همین جا روشن می‌شود که موضوع علم کلام امور متعدد است نه امر واحد. البته بین این امور متعدد به وسیله جامع داخلی تناسب و وحدت وجود دارد و وحدت آن وحدت حقیقی و ذاتی است نه اعتباری، یعنی وحدت آن بر اساس جامع خارجی که بر پایه غرض و هدف علم کلام انتزاع می‌شود نمی‌باشد.^(۲۵) زیرا با وجود جامع داخلی و ذاتی نبوت به جامع خارجی و اعتباری نمی‌رسد.

این جامع داخلی و ذاتی عبارت است از ذات و صفات خداوند که از ذات موضوعات مسائل متعدد علم کلام به دست می‌آید یعنی تمام مسائل قدیم و مسائل جدید علم کلام در موضوع ذات و صفات خداوند مشترکند و سرانجام به ذات و صفات خدا بازمی‌گردند.^(۲۶) و منظور از صفات خدا اعم از صفات ذات و فعل

۲۵. وحدت اعتباری دیدگاه شهید مطهری است. ر.ک: آشنایی با علوم اسلامی، مبحث کلام و عرفان، ص

۱۴۸.

۲۶. دیدگاه خواجه نصیرالدین طوسی از قدما و دیدگاه استاد ربانی گلیپاگانی از معاصرین بر همین می‌باشد. ر.ک: اساس الإقتباس، ص ۳۹۳ و الجواهر النضید، فصل ۵ به نقل از کتاب مدخل و درآمد علم کلام، استاد ربانی گلیپاگانی.

عنوان جامع موضوعات مسائل متعدد است
می‌توان گفت:

معیار کلامی بودن يك مسئله این است
که به ذات یا فعل خداوند برگردد که در
درجه اول شامل توحید و نبوت و معاد
می‌گردد و در مرحله بعد شامل تمام اموری
که به توحید و نبوت و معاد بازگشت می‌کند
خواهد شد. بر این اساس مسئله نصب نبی
و به دنبال آن نصب امام برای حفظ و
اجرای شریعت، فعل الهی محسوب
می‌گردد و چون نصب حاکم به عنوان
حافظ و مجری شریعت (اذن شرعی نه
مقبولیت) اختصاص به زمان معصوم نداشته
و شامل عصر غیبت نیز می‌شود. بنابراین
نصب حافظ و مجری شریعت (اسلام) در
زمان غیبت نیز از افعال الهی بوده و مربوط
به علم کلام می‌گردد.

ضمن این که اگر دیدگاه شهید مطهری
را که قائل به جامع خارجی و اعتباری است
نیز بپذیریم.^(۲۷) باز در کلامی بودن بحث
از حکومت دینی خللی ایجاد نمی‌شود

چون ایشان موضوع را عقاید دینی می‌گیرند
یعنی با توجه به غایت و غرض علم کلام،
جامع تمام مسائل آن عقاید ایمانی
می‌باشد. در این صورت بحث از عقاید
دینی اعم است از عقایدی که از اهداف
ایمانی اسلام و پیامبر است مانند توحید،
نبوت و معاد و یا عقایدی که از لوازم این
سه اصل می‌باشد. مانند امامت و عدل
و...^(۲۸) طبیعی است که بحث امامت و
نصب حافظ و مجری شریعت نیز از عقاید
دینی دسته دوم است یعنی از لوازم نبوت
می‌باشد و بحث از آن کلامی خواهد بود.

نکته‌ای که در تأیید ادعای ما مبنی بر
این که موضوع علم کلام ذات و صفات
خدا است و صفات خدا هم اعم از
صفات ذات و فعل می‌شود این است که
متکلمین در بحث امامت نصب امام را به
عنوان وجوب علی الله و فعل الهی فرض
گرفته و از دو راه آن را به اثبات می‌رسانند:

الف: از راه برهان لطف.

ب: از راه بقای دین و نیاز به حافظ

۲۷. مطهری، همان، ص ۱۴۸.

۲۸. همان، ص ۱۷۸.

شریعت، نصب و تعیین حاکم بر خدا واجب است. محقق لاهیجی در این باره می‌نویسد:

اصحاب ما اعنی امامیه اثنی عشریه مستندشان در وجوب علی الله بودن امامت دو وجه است:

(۱) یکی حاجت شریعت باقیه الی یوم القیامه به حافظی معصوم، مأمون

(۲) دوم حاجب مکلفین به رئیس مطاع عالم مأمون از جور و میل.

پس امام لطف باشد برای مکلفین چه شك نیست که مکلف با وجود امام نزدیک شود به فعل تکالیف ... (۲۹)

این که متکلمین هر آن چه را که فعل الهی باشد و وجوب علی الله بدانند در علم کلام بحث می‌نمایند مؤید این ادعا است که فعل الهی بودن یکی از معیارهای کلامی بودن مسئله است. در نتیجه بحث از حکومت معصوم و به تبع آن بحث از حاکمیت دینی غیر معصوم در زمان غیبت به عنوان حافظ شریعت نیز فعل خدا است و در علم کلام بحث می‌گردد، چون

نصب و تعیین حاکم بر خدا واجب است. یکی از نویسندگان در این باره می‌نویسد:

«متکلمین بسزورگ جهان تشیع مقام امامت را نوعی رهبری سیاسی - دینی تعبیر کرده‌اند و لزوم و ضرورت آن را برای برقراری نظم و سلامت جامعه از راه قاعده لطف اثبات نموده‌اند و گفته‌اند حکمت خدا اقتضاء دارد تا فیض شریعت بر انسان ارزانی شود و ضمانت اجرایی آن مشخص گردد. (۳۰)

بنابراین این در هر زمانی نصب کسی که ضامن اجرای شریعت باشد. بر خداوند واجب است و از افعال او محسوب می‌گردد.

تاکنون ثابت شد که بحث از حکومت دینی در درجه اول يك بحث کلامی است چون معیار کلامی بودن بحث این است که به ذات و صفات خداوند برگردد و نصب امام و حاکم دینی از صفت فعل خداوند ناشی می‌شود.

۲۹. لاهیجی، گوهر مراد، ص ۴۷۵.

۳۰. معرفت، محمدهادی، ولایت فقیه، ص ۳۴.

عادت فقهاء بر این جاری شده است :
که امامت و شرایط آن را در این باب (قتال
اهل بغی) ذکر کنند تا معلوم شود اطاعت
چه کسی واجب و خروج بر چه کسی حرام
است و قتال با چه کسی واجب می باشد
ولی این مسئله از قبیل مسائل علم فقه
نیست بلکه از مسائل علم کلام است .

آیا حکومت دینی از امور ایمانی و اعتقادی است؟

با توجه به کلامی بودن بحث از
حکومت دینی آیا اعتقاد و ایمان به
حکومت دینی ضروری است یا صرف التزام
عملی کافی است؟، به عبارت دیگر آیا
حکومت دینی از اهداف اعتقادی اسلام
است تا اعتقاد به آن واجب باشد یا خیر؟
برای پاسخ به این پرسش لازم است
معیار اعتقادی بودن و نبودن امور روشن
گردد:

۱. امور ایمانی و اعتقادی دو
دسته اند: اموری که از نظر اسلام لازم
است که هر فرد به آنها ایمان داشته باشد و
ایمان به آنها جزء اهداف اسلام است یعنی

اما این مطلب منافات ندارد که بحث
از حکومت دینی به اعتبار دیگری در علم
فقه نیز مطرح شود زیرا موضوع علم فقه
افعال مکلفین است و بحث از حکومت
دینی به این اعتبار که آیا بر امام یا فقیه
جامع شرایط پذیرش مسئولیت امامت و
اعمال حاکمیت واجب است یا نه؟ یا به
این اعتبار که پذیرش ولایت امام یا ولی فقیه
بر مردم واجب است یا خیر؟ می شود
فقهی، چون به فعل مکلف مربوط است .
البته این بحث هم متفرع بر این است که
مسئله نصب امام یا فقیه ابتدا در علم کلام
ثابت شده باشد .

بنابراین در درجه اول بحث از حکومت
دینی کلامی است و در درجه دوم می تواند
فقهی نیز باشد .

علامه حلی در این باره می نویسد :

مسئلة : «قد جرت العادة بين الفقهاء أن
يذكروا الإمامة في هذا الموضع ليعرف الإمام
الذي يجب اتباعه ويصير الإنسان باغياً
بالخروج عليه وليست من علم الفقه بل هي
من علم الكلام» . (۳۱)

این صورت از مباحث کلامی محسوب می‌گردد.

اما اگر از جنبه ولایت معنوی که شأن سوم امامت است بنگریم نیازمند بحث جداگانه‌ای است که فعلاً به این مقاله مربوط نمی‌شود.

با توجه به معیار مذکور، اعتقاد به حکومت دینی که همان شأن زعامت سیاسی و مرجعیت دینی امامت است واجب و ضروری نیست بلکه صرف التزام به آن کافی است نظیر اعتقاد به ملائکه و رجعت و... که جزء اهداف اسلام نبوده بلکه از لوازم اعتقاد به معاد و نبوت و توحید است.

بنابراین صرف التزام عملی به آن کافی است و اگر کسی به حکومت دینی و ولایت فقیه و حتی ولایت معصومین به اعتبار حاکمیت سیاسی آنان اعتقاد و ایمان نداشته باشد باعث خروج او از اسلام نمی‌گردد.

به عبارت دیگر حکومت دینی و ولایت فقیه از مقوله اهداف ایمانی اسلام نیست تا

پیامبر اسلام مردم را به ایمان به آنها دعوت کرده و رسالت او مقدمه ایمان آوردن به این امور است. مانند: سه اصل توحید، نبوت و معاد.

۲. اموری که جزء اهداف ایمانی اسلام نیستند و اعتقاد به آنها جزء هدف رسالت پیامبر اکرم نمی‌باشد بلکه لازمه اهداف ایمانی اسلام و اهداف نبوت‌اند و مانند اعتقاد به صفات خدا و اعتقاد به ملائکه^(۳۲) و ... اصل امامت به يك اعتبار جزء دسته اول و به اعتبار جزء دسته اول است و به اعتبار دیگر جزء دسته دوم محسوب می‌شود زیرا امامت دارای سه شأن است:

۱. مرجعیت دینی

۲. زعامت سیاسی

۳. ولایت معنوی (تکوینی)

امامت به اعتبار شأن مرجعیت دینی و زعامت سیاسی یعنی به اعتبار حکومت و رهبری، جزء دسته دوم است یعنی داخل در اهداف ایمانی نیست. بلکه از لوازم اهداف ایمانی اسلام می‌باشد که البته در

با انکار آنها و عدم اعتقاد به آن، انسان از اسلام خارج گردد بلکه صرف التزام عملی به آن کافی است.

نتیجه‌گیری

از مجموع مباحث گذشته روشن گردید که بحث از حکومت دینی در درجه اول کلامی است چون به ذات و صفات خدا برمی‌گردد (صفت فعل خدا) و در عین حال به اعتبار دیگری نیز بحث فقهی محسوب می‌گردد. بحث از حکومت دینی به این معنا که اثبات امام و حاکم و تعیین او باید از طرف خدا باشد کلامی است و به علم فقه ارتباطی ندارد و شاید به همین دلیل فقهای شیعه فصل منسجمی در مورد آن در کتب فقهی نیاورده‌اند و در ابواب مختلف فقه فقط به شئون آن مانند حدود ولایت امام و غیره پرداخته‌اند.

اما اگر درباره حکومت دینی به تبع این

بحث کلامی این گونه بحث کنیم که پذیرش ولایت حاکم منصوب، از طرف مردم واجب است یا خیر؟ در این صورت چون مربوط به فعل مکلف است به علم فقه مربوط می‌شود همچنان که فقهای شیعه در ابواب مختلف فقه مانند باب امر به معروف، قضاء، جهاد، حدود، خمس، بیع، حجر، نکاح، طلاق، صوم، حج، صلاة جمعه و ... درباره آن بحث نموده‌اند. البته کلامی بودن بحث از حکومت دینی به این معنا نیست که اعتقاد و ایمان به آن ضروری دین باشد زیرا کلامی بودن يك مسئله ملازم با اعتقادی بودن آن نیست بلکه باید علاوه به کلامی بودن جزء اهداف اصلی اسلام و رسالت پیامبر باشند نه از لوازم اهداف نبوت بنابراین حکومت دینی چون از لوازم اهداف ایمانی اسلام محسوب می‌گردد صرف التزام عملی به آن کافی است.